

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال دهم - شماره یکم - بهار ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۵

بررسی سبک شناسانه منظومه های گل کشتی از میر نجات (م: ۱۱۸۰.ه.ش.) و دیوان رضا

یزدی متخلص به کمتر (م: ۱۳۳۵.ه.ش.)

(ص ۱۱۲-۹۳)

مهین خطیب نیا (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

چکیده

میر نجات از شاگردان صائب تبریزی و از شاعران طراز اول اما گمنام سبک هندی است، که غیر از دیوان، دو مثنوی به نامهای مسیر السالکین و گل کشتی از او برجای مانده؛ مثنوی گل کشتی او فرهنگ جامعی از اصطلاحات خاص ورزش کشتی زورخانه ای است؛ لذا سوال اصلی پژوهش آن است که، با توجه به اینکه این منظومه دربردارنده اطلاعات مفید فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی عصر صفوی نیز میباشد، از چه جایگاهی در بین متون نظم ادب فارسی برخوردار است؟

مثنوی گل کشتی میر نجات نشان دهنده ارتباط تنگاتنگ کشتی زورخانه ای با موسیقی، عرفان، اسلام و مذهب تشیع و همچنین حاوی تمام فنون خاص این ورزش و از جمله اصطلاحات محاوره ای مردم زمان خود میباشند؛ حضور بیش از سیصد اصطلاح خاص کشتی در خلال اشعار، این منظومه را از سایر شهر آشوبها متمایز ساخته، این مثنوی، حتی در زمان حیات شاعر، از مقبولیتی عام برخوردار کرده است. کمتر نیز از شاعران دوره معاصر است، که تحت تاثیر حافظ و سعدی، غزلیاتی عارفانه و اخلاقی از او بجا مانده است. در این مقاله سعی بر آن است، تا ساختار ادبی دو منظومه مذکور مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

کلمات کلیدی: سبک شناسی، میرنجات، گل کشتی، کمتر

مقدمه

منظومه «گل کشتی» میر نجات اصفهانی و دیوان کمتر چون بسیاری از میراث‌های فرهنگی و ادبی زبان فارسی در بوته گمنامی نهفته است. نگارنده در این پژوهش، نخست با تصحیح انتقادی و مقابله چهار نسخه بدل منظومه میر نجات و تک نسخه کمتر، به سبک‌شناسی و شناخت ابعاد ادبی، هنری این دو اثر پرداخته است؛ بدیهی است، با توجه به اینکه تاکنون هیچگونه تحقیق و پژوهشی در خصوص نسخه خطی اشعار میر نجات اصفهانی و کمتر صورت نگرفته، احیای این آثار ادبی و ملی می‌تواند ما را به اطلاعات بی‌نظیر اجتماعی، فرهنگی، دینی و حتی سیاسی دوره شاعر رهنمون باشد؛ لذا ضرورت شناخت سبک شعری میر نجات در لابلا ابیات منظومه گل کشتی که دایره‌المعارفی از اصطلاحات خاص محاوره‌ای، ورزشی و ادبی است، و همچنین مجموعه اشعار کمتر به خوبی احساس می‌شود.

میر عبدالعالی نجات اصفهانی متولد ۱۰۶۰ هـ.ق از شاعران نیمه دوم قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم است. او از سادات رفیع‌الدرجات حسینی کوه‌گیلویه فارس بوده که در اصفهان متوطن و در آن سامان نشو و نما یافته و به اصفهانی مشهور است. (حزین لاهیجی، ۱۳۵۷، ص ۱۵۸)

کند دل خواهش سیر صفاهان بلی حب الوطن باشد ز ایمان
(میر نجات نسخه خطی، ص ۱)

میر نجات فرزند میر محمد مومن حسینی، مستوفی میرزا حبیب‌الله صدر است، که بعدها به منصب استیفای استرآباد رسید. فرزند، راه پدر را به عنوان منشی شاه اسماعیل ادامه داد و در نهایت شاعر و مسئول کتابخانه سلطنتی سلطان حسین صفوی شد. میر نجات یار و ندیم میرزا طاهر وحید قزوینی و شاگرد رشید مولانا صائب تبریزی و هم‌دوره علیقلی‌واله داغستانی، محمد علی حزین لاهیجی و میرزا محمد طاهر نصرآبادی است

نصرآبادی درباره اخلاق میر نجات می‌نویسد: «خلف‌م‌شار الیه [میر محمد مومن حسینی] در کمال آدمیت است و مراتب مردمی را طی کرده و در عداد منشیان پادشاه است. مکرر شعرش را در مجلس اشرف خوانده و به جایزه بخشی‌ها مشرف شده، در نظم ردا بند و معنی پرداز است. از سبزه مصرعش خاطره‌ها گلشن و از صفای سخنش طبع‌ها روشن. بغایت فانی مشرب و درویش طبیعت است، به وفور اخلاق حمیده آراسته، به عموم خلاق اگرچه یک رنگ است و یک دل؛ اما نسبت به مخلص آنقدر فقیر نوازی و بیچاره پروری به عمل می‌آورد که زیاده بر حوصله فقیر است. هیچگاه بی‌جذبه محبتی و بی‌چاشنی محنتی نیست. شعر عاشقانه بسیار دارد، چون از بند تعلقات نجات یافته "نجات" تخلص دارد.» (تذکره نصرآبادی، مدقق یزدی، صص ۳۴۱-۳۴۰)

اغلب تذکره نویسان، او را شاعری متوسط قلمداد کرده و گاه او را به علت طرز تازه‌ای که در آن شعر سروده، ملامت می‌کنند؛ اما او به راستی شایسته آن همه توییخ‌واله داغستانی و آذر بیگدلی

نیست و به قول ذبیح الله صفا "میرنجات در این منظومه و چه در غزل هایش کاری خلاف قانون ادب نکرده بلکه خواسته شعر را از عالم مجرد که در عهد اخیر صفوی پیدا کرده و تنها به سیر در عوالم "نازک خیالی" و "خیال بندی" افتاده بود بیرون آورد و به آمیزش با زندگی روزانه بکشاند و در همان حال با بعضی طبیعت ها و لطیفه گویی ها همراه کند."

گویند سن میرنجات از ۸۰ مترقی شده بود که لوای سفر آخرت برافراخت و در حظیره علامی آقا حسین خوانساری به خاک سپرده شد. (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۲، صص ۱۳۷۷ - ۱۳۷۳) از آثار میر نجات می توان، به دیوان اشعار بلوغ بر ۵۰۰۰ بیت، ترکیب بند ۶۸ بیتی در "هجو صدر"، مثنوی "مسیر السالکین" در بحر هزج، بالغ بر ۱۲۰۰ بیت و مثنوی "گل کشتی" اشاره کرد. بین آثار مذکور "گل کشتی" به لحاظ نوآوری و خلاقیت در سبک شعری از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است، که در این مقاله به آن پرداخته شده است.

گل کشتی

این منظومه را میر نجات به سال ۱۱۱۲ هق سروده و تاریخش را در "غنچه گل که بود بر سر دل تاریخش" یافته است. این منظومه در قالب مثنوی و در بحر رمل مثنوی و دارای ۲۷۰ بیت است که در آن به توصیف نوجوانی ورز شکار در مقام معشوق می پردازد. میر نجات در این منظومه در واقع سنت شکنی کرده و موضوعی را وارد شعر فارسی کرده که تا کنون سابقه نداشته است، یعنی در بیان احوال عاشقانه خود از "گل کشتی" استفاده کرده و محبوب کشتی گیر خود را در وزن شعری که تا کنون مثنوی در آن سروده نشده، می ستاید و توصیف می کند؛ در واقع او هم در موضوع و هم در قالب سنت شکنی کرده است. (گلچین معانی، ۱۳۴۸، صص ۵۵۸-۵۵۷)

در این مثنوی، شاعر به توصیف معشوقی ورز شکار از جرگه پهلوانان پرداخته و با توصیف اندام، مهارت و خصوصیات اخلاقی، شهر آشوبی به پا کرد، که این مثنوی را غنایی و عاشقانه و از نظر آمیختگی با اصطلاحات خاص ورزشی، موسیقی و عرفانی، در نوع خود بی نظیر ساخته است.

در پی نسخه یابی از دستنوشته های گل کشتی میر نجات، چهار نسخه خطی به دست آمد:

۱. میکرو فیلم نسخه اساس "گل کشتی" از دیوان میر نجات به نشانی (نشریه ۱۰۲: ۳)

فهرست آکادمی علوم شوروی در لنینگراد به خط نستعلیق محمد عسگر بن زین الدین محمد رحیم مورخ سه شنبه ۲۱ شعبان ۱۱۲۸ در ۱۸۵)

۲. جنگ شماره ۵۱۴۲ دانشگاه تهران با عنوان "گل کشتی میر نجات قمی" به عربی و

فارسی شکسته نستعلیق سده ۱۳ با عنوان شنگرف جدول زر و لاجورد با یک تصویر از کشتی باستانی به خط میرزا اسد الله خان شیرازی با تخلص "طایر" دارای ۲۴۶۱۸ برگ در ابعاد ابعاد ۲۳×۱۴ کاغذ فرنگی با جلد روغنی و در زمینه مشکی با گل و بوته زرین گرد می باشد.

۳. نسخه خطی مربوط به جنگ شعر موجود در کتابخانه ملک به خط نستعلیق قرن ۱۳، ۳۷۷ برگ، ۱۵ سطر، کاغذ نوعی ترمه با جلد مشین زرد سیر مجدول ۱۶/۵ × ۱۶ تذهیب و جدول کمند بندی شدی به اکیلیل با عنوان شرح است.

۴. نسخه متعلق به کتابخانه سپه سالار به خط میرزا حسن منشی که تاریخ ۱۲۸۶ هـ، ق کتابت شده و دارای کاغذ فرنگی آبی، جلد تیماج سرخ، ۱۶ برگ ۱۲/۵ × ۲۲/۵ و ۱۰ سطر می باشد.

جهت تصحیح نسخه "گل کشتی" دیوان موجود در لنینگراد را به عنوان نسخه اساس قرار داده و سایر نسخ به صورت تطبیقی مورد تصحیح و سپس نقد ادبی قرار گرفت. با مطالعه نسخه خطی "گل کشتی" میرنجات، می توان گفت، شاعر شخصا ورزشکار و حتی کشتی گیر مطلعی بوده که توانسته است، این اصطلاحات و مخصوصاً فنون کشتی را در محل خود به کار برد. کسانی که به شیوه سخن سرایی شعرای عصر صفوی آشنایی دارند، می دانند میرنجات در لباس رندی و خوش طبعی چه هنری در این مثنوی به خرج داده و انصافاً جدا از صنایع شعری، تلفیق این اصطلاحات خاص در قالب مثنوی به تنهایی کار بسیار دشواری است. از جمله ویژگی های سبکی کم نظیر و گاه منحصر به فرد این نسخه می توان از لحاظ سبک شناسی، به موارد زیر اشاره کرد:

۱) قدیم به جای زورخانه از کلمه "خانه ورزش" یا به صورت مقلوب کلمه "ورزش خانه" استفاده می شد که در حال حاضر تنها سند موثق در این خصوص مثنوی "گل کشتی" میرنجات است.

خانه ورزش ما جای هوسناکان نیست جای پاکان بود، این منزل ناپاکان نیست
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۲۶)

دل نسر فلک از رشک کنی دیوانه همچو طاوس زنی چتر به **ورزش خانه**
(همان، ص ۳۵۷)

ناز در نرگس آن خوش نگه مستانه می کند ورزش بیداد به **ورزش خانه**
(همان، ص ۳۵۶)

۲) فنون کشتی

گل کشتی میرنجات به جرأت گنجینه ای به جای مانده از فنون ورزش باستانی کشتی زورخانه ای است که اطلاعات بسیاری درباره چگونگی برگزاری این ورزش در عصر صفوی ارائه می دهد. بیش از ۱۵۰ فن کشتی و بیش از ۲۵ اصطلاح شایع زورخانه به زیباترین شکل خود در جای مناسب در این مثنوی جای گرفته که مهارت و تسلط شاعر رادر سرودن شعر نشان می دهد. او در ورزش باستانی کشتی نیز دارای تبحر و تسلط کامل می باشد؛ بنابراین از فنون کشتی مذکور در این منظومه چند مورد را به اختصار شرح می دهیم. فنون کشتی مستخرج از گل کشتی میرنجات:

کله کوب: فنی از فنون کشتی که پیشانی خود را به پیشانی حریف می کوبیدند:

کله قند به وارفتگی خویش نکوست کله کوب دگران کله مردانه اوست
(همان، ص ۳۶۰)

کم کردن: در اصطلاح آن زمان به معنی تنزل و شکست ورزشکار است

کرده کم از نگهت هر صنم گلبویی زده زانو به زمین پیش تو هر آهوئی
(همان، ص ۳۶۰)

واگیر: ورزشکار پس از آنکه از سنگ گرفتن خسته شد و دیگری سنگ گرفت، مجدداً چند مرتبه سنگ می گیرد و آن را گویند:

وقت واگیر تو شاید به فسون و نیرنگ که نه استد به جهان سنگ دگر بر سر سنگ
(همان، ص ۳۵۶)

باز بوسید: شروع کشتی را گویند.

باز بوسید ز نو شیر صفت آهوئی باز هنگامه کشتی است حریفان هوئی
(همان، ص ۳۵۹)

دل و جان یکی کردن: کنایه از نهایت اهتمام در کار است (تهرانچی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶)

دل و جان را صنما هردو یکی خواهی کرد غیر را در سر کویت سگگی خواهی کرد
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۶۰)

گهواره دیو: وقتی است که، دو حریف همدیگر را تکان دهند تا یکی دیگری را ناغافل به زمین بزند.

همه رنگ و همه مکر و همه ریو است رقیب بی سخن صورت گهواره دیو است رقیب
(همان، ص ۳۶۰)

فتح: به معنی کارهای بدل است ولی در بهار عجم نوشته است، که با دو دست از پشت سر، شکم حریف را گرفته و به بالا کشند. در بیت زیر «قلعه بغداد» کنایه از شکم است. (تهرانچی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۵)

مشتت ار طعنه به فولاد زند جادارد فتح بر قلعه بغداد زند، جادارد
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۶۰)

چتر زدن: حرکتی است که ورزشکار روی دست بلند شده و پاها را از پشت به روی سر می آورند و آن را عقرب وار هم گویند؛ نوعی بالانس است

دل پیر فلک از رشک کنی دیوانه چون زنی چتر چو طلوس به ورزشخانه
(همان، ص ۳۵۷)

سجود صمدی: سجودی که کشتی گیران در موقع خواندن گل کشتی به جای می آورند. شاید از فخر اگر پای برافلاک نهی به سجود صمدی جبهه چو بر خاک نهی (همان، ص ۳۵۹)

حمله گیری: اصطلاحی در ورزش برای تحمل حمله حریف در کشتی است. حمله گیری تو را کی ز کسی غم باشد هیز حمله است و گر حمله ز رستم باشد (همان، ص ۳۵۶)

خیمه زدن: فنی است که چون حریف به خاک می رود حریف دیگر از رو به رو تمام تنه خود را بر روی او خراب می کند.

ترسم افتد به زمین شاهد گل مست و خراب در چمن بر سر گل خیمه کشیده است سحاب (همان، ص ۳۶۲)

جست کلاغ: حرکتی که پاها را جفت کرده و به حالت نشسته روی پنجه پا جستن می کنند، کلاغ پر هم می گویند.

بس که از آتش رشک تو به دل دارد داغ می زند خال به رخسار بتان جست کلاغ (همان، ص ۳۵۷)

فنون کشتی زیر از گل کشتی میرنجات استخراج شده است:

توشاخ - رودست - سرخاک - کنده - مخالف - یزدانی - سرخواب - کمر تاب - پاعلم - گاوزوری - لنگ کمر - گهواره دیو - قصاب شکن - زیر کاسه - سرآویز - سرانبانی - کنده پا - شیر غلت - کلافه - کلاته - تنگ شکر - لنگ سرکش - لنگ خاک - لنگ خاک - سگک وارونه - فیل زوری - لوآش - پابند - چنگ کلاغ - مشگ سقاء - فتیله پیچ - میمونه - کله کوب - مقرضک - بغل گیر - سرپی - دم گاو - گوسفند انداز نیم بر - کش زدن - کلافه - سرشاخ - سگک تو خاک - کفتر بند - گوسفند انداز - رو دست و پا - مخالف - بار انداز - سر زیر بغل - فتیله پیچ - رکبی - اژدر بند - چنار انداز - مخالف مغربی - شتر غلت - لنگ اروپایی (از کارهای پهلوانان و کشتی گیران گرجستانی که در ایران معمول شده بود) - حمال بند تو خاک - کنده عدل - تنگ شکر - پنییر تپان - آرنج سر پا - لنگ کردی - حمال بند - دم شیر - بخو - قوچ بند پل - کنده دست در شکن - سرانداز - کنده این خاک آن خاک - زیر گرفتن - کلاته وارو - مشگ سقا - پس کاسه - مقرضک - دروی سره پا - زیر گرفتن - گیر و واگیر - سرانبان - قوس - شیر غلت - سر بند پی - دو دست یک دست - کنده این پا و آن پا - اقل چپ و راست - تو شاخ دست آویز - دم گاو - سگک سر پا - چنگک - دست تو - کف گرگی - کلاته - تو شاخ - یک تیغه نیم تیغ - پیش انداز - حصیر مال - درو تو خاک - نشسته پرتک - میان کوب - بزکش - سرآویز - تو حلق - حمال بند سرپا - کنده افلاک - النگه باخته - مهتاب - دم شیر - قصاب شکن - مخالف رو - لکنه - مسگری - لنگ پیش رو - قفل قصیر - اشگل

گر به - دست در مخالف - درو با دست - شغالک - پا تاوه - سگ بند - کنده قوچ بند - چرخ کمر -
کنده حصیر مال - یک دست و سر - رو دست آرنج - آرنج دو طرف - پا در علم

۳) بعضی از اصطلاحات رایج در آن زمان تاکنون در فرهنگ عامیانه مردم باقی مانده، به کار می رود:

گپ زدن: به معنی سخن و خاصه سخنان بیهوده است.

در گپ عشق هر آن نامه که دلخواه بود زینتش نام خوش حضرت الله بود
(همان، ص ۳۵۳)

نام خدا: که گاه معنی "جل الخالق" می دهد و در آثار شعرای متقدمین زیاد استعمال شده و
هنوز در بعضی ولایات از جمله آذربایجان گفته می شود:

نامی جور و جفا شُهره به انواع ادا نغز رندی است حریفان، همه جا نام خدا
(همان، ص ۳۵۴)

سرقوچ: سابقاً داش های محل، قوچ جنگی نگاه می داشتند و این رسم هنوز در برخی نقاط
مرسوم است و اینکه در محاوره می گویند، فلانی سرقوچ فلانی را می شکند، مرتبط با همین مسأله
است. (معین، ۱۳۷۹، ص ۲۷۴۲)

و عده هستی غیر از به قیامت باشد سر قوچ تو الهی به سلامت باشد
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۵۴)

سیب آرایش و سیب دلیلی: دو نوع سیب که اولی مخصوص اصفهان و دومی مخصوص یزد
بوده و امروز نیز به ندرت به کار می رود. (دهخدا، ۱۳۴۵، ص ۷۵۱)

خال چون بوسه، گرگه گشته به کنج دهننت سیب آرایش سَرّی ز دلیلی ذقنت
(همان، ص ۳۵۵)

از دیگر اصطلاحاتی که در آن زمان شایع بوده اند و امروزه نیز به کار می روند عبارتند از:

صَدَقَت: لفظ صدقه ات می شوم مخصوص داش ها بوده است (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۳۲ ص ۱۷۶)
مُخْلِص: اصطلاحی برای خلاصه گفتن است، امروزه هم در محاوره می گویند: مخلص کلام
(همان، ج ۱۵، ص ۶۶۴)

تِلِنَگ: به معنی انگشت به دف و دایره زدن است که امروزه تلنگر می گویند.
(همان، ج ۱۵، ص ۹۱۷)

کَل کَل: شور و غوغای بیهوده که امروزه کل کل گویند. (همان، ج ۱۵، ص ۹۱۷)

جَق جَق: داد و فریاد بیهوده (همان، ج ۱۶، ص ۵۴)

بَرَكَت شدن: در اصطلاح عوام یعنی نیست شدن، امروزه هم جهت تمرین گویند
(همان، ج ۱۰، ص ۹۲۰)

رُبَاعی خواندن: از خصایص مرشد و خوانندگان گل کشتی است که امروزه نیز گاه می‌خوانند.
(همان، ج ۲۰، ص ۲۴۸)

فِتنی: نوعی لنگ که امروزه هم بافته می‌شود، نوعی فوطه (همان، ج ۳۷، ص ۵۹)

(۴) بعضی اصطلاحات در آن زمان متداول بوده؛ اما اکنون مصطلح نیست:
کشتی عشق که فن و فرجش اخلاص است مطلعش نام گل حضرت خاص الخاص است
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۵۳)

بال تَدَرُو: نام یک نوع زلفی بوده که آن ایام می‌گذاشتند (دهخدا، ۱۳۴۵، ج ۱۰، ص ۵۲۷)
کاکلش سنبل و عارض گل و بالایش سرو بر سرش همچو کلاه نمدی بال تَدَرُو
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۵۴)

در عهد صفوی به وفور برای بیهوش کردن، مشک را در شراب می‌آمیخته است:
خال مشکین که بر آن لعل خوشاب افتاده است ذره مشک تو گویی به شراب افتاده است
(همان، ص ۳۵۴)

گفت و قدم: ترجمه‌ای از قول و فعل است که در آن زمان مصطلح بوده است:
دردمندان تو را گفت و قدم می‌باید همه را گفت و قدم هم‌هم می‌باید
(همان، ص ۳۵۵)

- از دیگر اصطلاحات متداول در آن زمان، که امروز کاربردی ندارد می‌توان به:

سِیلی زدن (در آن زمان ورزشکاران با مشت به زانوی خود می‌کوبیدند و آن را سِیلی می‌گفتند)، **می چَلَدَت** (کلمه ترکی است، یعنی زور تو می‌رسد)، **تخته زدن تر سا** (گویا مسیحیان رسمی داشتند که در موقع سحر به وسیله تخته به هم زدن مردم را به کلیسا می‌خوانده‌اند)، **تیغ هندی یا تیغ مه‌نَد** (عنوانی برای شمشیرهای خوب که در هندوستان ساخته می‌شد)، **قمار** (نام مکانی که عود خوب منسوب به آنجا می‌باشد)، **جای گیر** (به معنی تیول و از اصطلاحات فارسی زبان هند است که ایرانی‌ها نیز تقلید کرده‌اند)، **شَد** (به معنی کشیدن صدا است)، **پیش رو و پیش خیز** (عنوانی متعلق به شاطرها و نوچه‌های کشتی‌گیر بوده است)، **پس خیر** (لقبی برای شاگردان و دستیاران پهلوانان بزرگ)، **مرحاج یا میرحاج** (کسی که پای بسیار بزرگی داشته و هیچ کفشی به پای او نمی‌خورد و در قدیم، داش‌ها در مقام تهدید از این کلمه استفاده می‌کردند).

(۵) آمیختگی موسیقی با کشتی زورخانه‌ای

کشتی زورخانه‌ای آداب و سنت‌های خاصی دارد، که با تاسی از پهلوانان و دلاوران افسانه‌ای خلق و خوی مردانگی و مروت و جوانمردی را در ورزشکاران بر می‌انگیزد. این خصائل نیکو در قالب اشعار و داستان‌هایی به صورت آهنگین و به همراهی ضرب زورخانه که مهمترین ساز در تهیه

ورزشکاران در هنگام کشتی است، از سوی مرشد خوانده می شود. ورزشکاران هماهنگ با موسیقی مرشد ورزش می کنند و حرکات زیبای گروهی یا فردی به نمایش می گذارند. مرشد زورخانه حامل مهمترین نقش در ورزش کشتی باستانی است، که دارای خصوصیت زیر است:

أ. هماهنگی شعر ریتم و هنر تلفیق شعر و موسیقی.

ب. تسلط به ریتم و قواعد آن .

ج. دگر گونی آنی در اوزان حرکتی ورزش های متنوع و قدرت رهبری.

د. استفاده از موسیقی و قابلیت های ضرب زورخانه.

برای هر یک از اجزاء ورزش زورخانه ای قطعات موسیقی (سازی و آوازی) وجود دارد، مرشد موزیک؛ البته این قطعات را (تندی و کندی ریتم و ملودی، تاکیدها، تند و یا کند شدن ها و ...) بر اساس حس و حال موجود در فضای زور خانه تغییر می دهد. ملودی موسیقی زورخانه در گذشته با سازهای مختلفی مانند ضرب، نی و سه تار انجام می شده، اما امروزه تنها شامل آواز به همراه ضرب می شود. اشعار، بیشتر حماسی؛ اما بر حسب موضوع، شامل فضائل و رثای اولیاء و انبیای دین و یا موضوعات اخلاقی در دواوین مولوی، سعدی، حافظ و ... یافت می شود. موسیقی زورخانه از نظر فرم در چارچوب موسیقی ردیف دستگاهی و موسیقی محلی ایران جای می گیرد. میرنجات در گل کشتی به وفور از آلات موسیقی (تنبک، دف، طنبور، نی، طوطک، ارغنون و دستگاهها و مقام موسیقایی استفاده کرده است و این نشان می دهد، در عصر صفوی غیر از ضرب از سایر سازهای موسیقی هم طی کشتی زورخانه ای استفاده می شده است:

ارغنون و نی قانون برد از دل شک را کوک کن طوطک و طنبور و دف و تنبک را
(همان، ص ۳۵۷)

جرگ را دیده حیرت زده محشر کن تازه کن زمزمه را شد بیاتی سر کن
(همان، ص ۳۵۷)

تنبک عر بده جو را به سر چنگ بگیر راک را شد کن و آنگاه ره ر نگ بگیر
(همان، ص ۳۵۷)

تا که آگه نشود هیچکس از راه به ناز به نوای دف و طنبور برآید آواز
تا بگوئیم به جانان غم تنهایی را تند سازید دف و تنبک غوغایی را
(همان، ص ۳۵۸)

۶ حضور مسائل عرفانی در منظومه گل کشتی

در ورزش باستانی که ورزشی صد در صد عرفانی است، تنها تربیت تن مطرح نیست؛ بلکه اصل آن تربیت روان و روی آوردن به معنویت و سیر و سلوک در عالم عرفانی است. هنگامی که

ورزشکاری به عزم زورخانه به راه می افتد، از لحظه ورود تا پایان مراسم که زورخانه را ترک می کند، همه طی طریق در دریای معنویت و عرفان است. (تهرانچی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۱)
 از منابع الهام در سیر و سلوک، موسیقی و حرکات موزون ورزشکار است و دیگری جرگه زدن به صورت دایره و چرخیدن است، دایره همیشه شکل ثابت در حرکات موزون گروهی بوده است. میرنجات در گل کشتی خود از تمام هفت مرحله عشق سخن گفته است.

۶.۱. طلب:

بنده هوش تو و معرفتت می گردم گرد طور تو و گرد صفتت می گردم
 (میرنجات نسخه خطی، ص ۳۵۵)

۶.۲. عشق:

ای نهان، عشق تو در جان نجات مجنون داغ سودای تو، دیباچه جان محزون
 (همان، ص ۳۵۳)

۶.۳. معرفت:

دل روشن گهرت درج دُر معرفت است گرد بالای تو گردم که سراپا صفت است
 (همان، ص ۳۵۵)

۶.۴. استغناء (بی نیازی از هرچه غیر خداست):

بور یایی بر سر منزل ما درد سر است بله از کیسه ما منزل ما پاک تر است
 (همان، ص ۳۶۲)

۶.۵. توحید (ایمان به وحدت ذات حق):

همه در ساغر وحدت می منصور کنید همه در وجد در آید و همه شور کنید
 (همان، ص ۳۵۸)

۶.۶. حیرت:

همه حیرت زده عالم ادراک تو ایم با تن خاکی مسکین همه در خاک تو ایم
 (همان، ص ۳۶۳)

۷) فقر و فنا (شاعر، زورخانه را نیز مکان فقر معرفی می کند):

ورزش فقر بود روز و شبان در سر ما خاک کشتی است همی بالش ما بسته ما
 (همان، ص ۳۶۲)

خاک و زر سرخ ما هست، علی‌رغم فلک سرزمینی که بود پاک تر از چشم ملک
 (همان، ص ۳۶۲)

ما گدایان سر کوی تو ایم ای تو رحیم مفردا نیم به درگاه تو ای فرد قدیم
 (همان، ص ۳۶۴)

میرنجات از مراحل هفت گانه مقام عرفان به تمام موارد اشاره کرده ، که به علت تخلص مطالب فقط به چند مورد اشاره می شود:

۷,۱. توبه

تائب از کوی تو برگردد و تا زنده بود بر در طاعت و اخلاص ، کمین بنده بود
(همان ، ص ۳۶۴)

۷,۲. زهد (پرهیز از دنیا):

آری آری هوس کشتی همکار خوش است چار تکبیر بر این عالم غدار خوش است
(همان ، ص ۳۵۹)

۷,۳. ورع (پرهیز از غیر خدا):

چه بزرگی کنی ای غیر به ما سوخته ها پیش ما نیست بزرگی به خدا ، غیر خدا
(همان ، ص ۳۶۳)

از مراحل نه گانه حال در عرفان نیز موارد زیادی در گل کشتی میرنجات آمده است از جمله:

۷,۴. محبت:

بی می و شیشه همه مست محبت باشید مست و مدهوش همه از نشاء صحبت باشید
(همان ، ص ۳۵۸)

۷,۵. شوق (هیجان دیدن معشوق):

همچو گندم ز ازل شوق تو داریم به سر سینه چاکان سر کوی تو ایم ای سرور
(همان ، ص ۳۵۶)

میرنجات ، مرشد زورخانه را عارفی به تمام معنا و همپایه خضر می داند:

دارد آن پیر جهان دیده هر فن ماهر هر فنی را بدلی همچو فلک در خاطر
چون رباعیش به میدان فصاحت سر شد خضر گویی که نصیحت گر اسکندر شد
(همان ، ص ۳۶۰)

حرکات پهلوانان زورخانه را نوعی سماع عارفانه معرفی می کند:

تا به معشوق کند درد دلی عاشق زار قال کن شور کن و جهد کن ، اندیشه مدار
(همان ، ص ۳۵۷)

میرنجات چون اهل تصوف ، بر دوری از ریا و نیرنگ تاکید می ورزد:

بوریاپی که از آن بوی ریا می آید کی سزاوار سر منزل ما می آید
(همان ، ص ۳۶۲)

موفقیت پهلوانان را مدیون مناجات و گریه و زاری و تواضع آنها می داند:

خواب آسایش ما زحمت بیداری ماست زور ما زاری ما ، خواری ماست
(همان ، ص ۳۶۳)

اعتبار دل ما در رهت از خواری ماست زور ما نیست به ورزش همه از زاری ماست
(همان، ص ۳۶۳)

۸) نگرش منفی نسبت به بعضی طبقات اجتماعی در دوره صفویه، جدایی بین نهاد سیاسی و مذهبی که گرایش به آن در دوره شاه عباس آغاز شده بود، تکمیل شد. طبقات مذهبی که دیگر از سوی نهاد سیاسی مهار نمی شد، هرچه بیشتر بر مردم تنگ گرفتند و قدرت آنها در زمان ۵۶ سال حکومت شاهان دین خواه و شهوت رانی چون سلیمان و سلطان حسین به اوج خود رسید و ملّها و سادات و خواجهگان و مشایخ، جایگاه نجبای عالی جاه را گرفتند. (آژند، ۱۳۸۰، ص ۱۷۹)

صحت این امر در اشعار بسیاری از شاعران این دوره از جمله میرنجات به روشنی انعکاس یافته است.
شیخنا آمده ای بر سر کشتی بشنو ریش گاوند مشایخ تو چرایی دُم برگو
بسکه شربت زده از کاسه رندان هر جا شکم شیخ ز شربت شده مشک سقا
نیست ممکن که تو ملّا زیبی ملّایی سر انبانی دانش همه جا بگشایی
سفره برداشتن از شیخ هراسان باشد بهتر آن است که بختی کش رندان باشد
نه غنور و نه عزایی است به بزم فقرا یا علم خوان ز برای چه شدی، ای ملّا
نه همین است خجل از غمت ای ملّا داغ می ربایی به فنون طعمه تو از چنگ کلاغ
(میر نجات نسخه خطی، ص ۳۶۱)

۹) نفوذ و تاثیر دین اسلام در ورزش زورخانه ای کشتی حضور مظاهر اسلامی در کشتی را می توان در زورخانه ها جستجو نمود به طوری که ورزشکاران یاد و ذکر ائمه را برای مقابله با تسلط بیگانگان به زبان می آوردند و با الهام از آنان به خودسازی می پرداختند و برای جامعه ای سالم، دعا می کردند و خود را آماده می ساختند.

گشت عریان پی کشتی بت شیرین حرکات بر جمال چمن آرای محمد صلوات
(همان، ص ۳۵۹)

به رهت راه نما این دل فریادی ماست ناله سوختگان مهدی ما هادی ماست
(همان، ص ۳۶۳)

دعا یکی از مظاهر مهم ادیان الهی برای تقرب به خداوند است که در اسلام و خاصه مذهب شیعه اهمیت زیادی دارد. در زورخانه پس از پایان ورزش مراسم نیایش به سبک صوفیان اجرا می گردد. دعا مهمترین بخش سیر و سلوک عارفانه در ورزش باستانی است که میرنجات در پایان مثنوی گل کشتی خود به آن پرداخته است.

ای درت کعبه ارباب دعا لطف نما به کریمیت که لطف و کرمی کن به نجات
روز محشر که بلرزد دل شیران ز ندات که کند طوف سر کوی تو این بی سروپا

تا بدانند که از بندگیت آگاهم
چه شود ای گل لطفت ز ازل تا به ابد
تا نجات از کرمت بنده نوازی بیند
تا بخوانند همه حاجی بیت اللّهم
ذره ای از کرمت بر من مسکین تابند
خویش را در صف رندان حجازی بیند
(همان، ص ۳۶۴)

۱۰. آرایه های ادبی و صور خیال

در منظومه گل کشتی آرایه های بسیاری چون "تلمیح، جناس، تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه، مراعات النظیر، واج آرای، ردّ العجز علی المصدر) به کار رفته است. اما آنچه نشان از مهارت شاعری میرنجات دارد، بسامد بالای تشبیه، استعاره و کنایه است. به صورتی که ۶۲ مورد تشبیه، ۲۰ مورد استعاره و ۱۸ مورد کنایه استفاده کرده است.

۱۰،۱. تشبیه

جبهه ات آینه چشمه حیران باشد
طاق ابروت نظرگاه دلیران باشد
(همان، ص ۳۵۴)
خال مشکین که بر آن لعل خوشاب افتاده است
ذره مشک تو گویی به شراب افتاده است
(همان، ص ۳۵۴)
پُر ادا هوش را با چشم فریبنده توست
عسس دزد نما نرگس گیرنده توست
(همان، ص ۳۵۴)

۱۰،۲. استعاره

ماه من در نظر سوخته گان شاهی تو
نوجه شیر خدا لو طی اللّهی تو
(همان، ص ۳۵۵)
گرده ای باز کلانش که از او رفته حیات
بگذر از غیر چه می خواهی از این کهنه کلات
(همان، ص ۳۶۰)
باز در معرکه آن تازه نهال گلپوش
چرخکی زد که سرم چرخ زد و رفت از هوش
(همان، ص ۳۶۱)
بر سر سفره یاران بت نیکو سر و پی
دست بستان ز تو این گرسنه چشمی تا کی
(همان، ص ۳۶۱)

۱۰،۳. کنایه

خال مشکین که فتاده است به گلبرگ ترت
مورکی چشم سیه کرده به تنگ شکر
(همان، ص ۳۵۴)

چشم سیه کردن کنایه از نهایت شوق در چیزی نگاه کردن است.

دست برداشتنت را چو فلک تاب نداشت پشت دستی زمه و مهر به پیش تو گذاشت
(همان، ص ۳۵۶)

پشت دست گذاشتن کنایه از نهایت تعظیم و کرنش است.

یخ مجو پوچ مگو طعنه چون برف مزن ای مخالف تو همین راه رو و حرف مزن
(همان، ص ۳۶۲)

یخ مجو کنایه از حرف بی معنی زدن. طعنه چون برف کنایه از حرف های بی پایه و اساس است.
روی دستی مخور از چرخ که کارش بازی است توی شاخی بزنش کار فلک گو بازی است
(همان، ص ۳۶۳)

گاوبازی کنایه از کسانی که خود را غالب و پر زور نشان می دهند.

(۱۱) واژه های متداول در دوره صفوی

بسامد کلمه های دشوار که معمولاً ترکی است در این مثنوی بسیار پایین است و فقط حدود ۲۰ کلمه دور از ذهن به چشم می خورد، که آن هم در دوره صفوی متداول بوده اند. از جمله:
شَلتاق (نزاع و غوغا)، نَاتَلنگی (نادرویشی)، غِلمان (بنده با خط نورسته)، شَدکن (کشیدن صدا)، کَل
مَکَل (شور و غوغا)، تو تَک (نوعی ساز)، جَرگ (مجلس)، جَق جَق (داد و فریاد بیهوده)، جَرگ و
نَرگی (حلقه زدن)، تِلواس (اضطراب و بی قراری)، مِراق (نوعی مالیخولیا)، پَرستک (همان پرستو است)
، کَینگ (پوششی از نمد)، رَنگ (مکر و حيله)، فِتنی (نوعی لنگ)، مِی چَلَدت (زور زدن و فشردن)،
تَلنگی (گدایی).

عالمی را بکشی گر ز جفا می چلدت هرچه خواهی بکن ای شوخ بلا می چلدت
(همان، ص ۳۵۶)

تو که از اهل تلمنگی بر ارباب نیاز نا تلمنگی مکن و بحر حریفان بنواز
(همان، ص ۳۵۷)

بجز از رندی و مستی چه خیال است اینجا جق جق و کلمکل و قال و مقال است اینجا
(همان، ص ۳۵۷)

زندگی نامه و سبک‌شناسی شعر «کمتر»

نامش رضا، فرزند محمدعلی، متخلص به کمتر، متوفی ۱۳۷۸ قمری، برابر با ۱۳۳۵ ه. ش. یعنی ۵۹ سال پیش در یزد می‌زیسته، او از معتمدان و از مشتاقان اهل بیت و ملبس به عبا بوده است.
اگر به جنت و فردوس، کمترین طلبند کَند عبا و بخواد هد غلام هشت و چهار
(کمتر نسخه خطی، بیت ۵۳۷)

دیوان شاعر به ترتیب سرایش آن تدوین شده است.

به طور مثال در ابیات آغازین می‌گوید:

مرا که نیست امید حیات، شور جوانی همین بس است که خود را ذلیل خلق بینم
(همان ، ب ۴۶)

و در اواسط دیوان می‌سراید:

پنج ده سال گذشته است ز عمرم شب و روز در کف خصم شرر بار ندانم چه کنم
(همان ، ب ۷۷۰)

شاعر دو بار در ضمن اشعارش به سال قمری سرایش اشعارش (۱۳۵۰ ه ق) اشاره کرده؛ یعنی این اشعار را بیست و هشت سال قبل از مرگش سروده است.

هزار و سیصد و پنجاه بگذشت که گویا العطش برپاست امروز
(همان ، ب ۶۵۴)

شاعر در زندگی خود، نسبت به جاه و جلال و مال و ثروت دنیا بی‌توجه است.

نه فکر جاه و جلالم نه فکر مال و منازل همین قدر که دلم پشت پای خویش ببینم
(همان ، ب ۴۵)

آن گونه که از ابیات دیوان برمی‌آید، شاعر از مال دنیا تنها، خانه‌ای در اختیار داشته و اهل کتاب و مطالعه بوده است:

کوس دیوانگی خویش به یکباره زدیم جز سرایی و کتابی نبود یار و ندیم
(همان ، ب ۴۱۸)

کمر بارها در ضمن اشعارش، نارضایتی خود را از اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان خود بیان کرده است:

ز غداری این دهر و ز چرخ مشرکین پرور دلی پر خون و لب خون‌ریز و چشمی خون‌چکان دارم
(همان ، ب ۶۹۰)

شاعر شیفته‌ی دیدار عارفان و صاحبان طریقت است؛ لذا در ضمن اشعارش جهت حصول این امر در ایام سالخوردگی، سفری به شام داشته است.

قبل از آن که سفر را آغاز کند، می‌گوید:

این نه مستی است که شب آید و مخمور شوم جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم
(همان ، ب ۴۲۰)

یعنی از اهل جهان، پاک‌دلی بگزینم

و در سفر شام می‌سراید:

صبح امید مرا چرخ بینداخت به شام دارم امید که دلدار نماید اقدام
(همان ، ب ۴۳۵)

و از رهنمودهای آن عارف چنین می‌گوید:

حدیث کوی تو را می‌نمود، عارف واعظ
 نمی‌رود ز دل کمترین خیال تو هرگز
 (همان ، ب ۴۵۳)

در سفر دیگری به اصفهان، شاعر قبل از سفر، اشتیاق دیدارِ عارف مورد نظر خود را چنین بیان می‌کند:

به هر سو رو نهم، جز ناله و زاری نمی‌بینم
 ولی در دل هوای خدمت پیر مغان دارم
 (همان ، ب ۶۸۹)

بر دلم بود که بینم به ز مان، عارف عهد
 تا بگویم که در این حال چنانم، چه کنم
 (همان ، ب ۷۷۱)

شاعر ازدحام مردم به لحظه دیدار با عارف را چنین توصیف می‌کند:

ضعیفان بهر استقبال، پا مالند و سرگردان
 ولی افتان و خیزان، چشم سوی لامکان دارم
 (همان ، ب ۶۸۷)

و در دیدار با شیخ، خود را از ارادتمندان او می‌داند:

چه خوش باشد، در این عالم که گوید عارف بی‌چون
 در این دهر مصیبت‌بار، غلامی کمترین دارم
 (همان ، ب ۶۹۵)

و پیر طریقت خود را چنین توصیف می‌کند:

چون گاو در آخور همه مشغول غذاییم
 آن عارف سرمست، نظامش نه همین است
 (همان ، ب ۷۶۱)

«کمتر» چون عزم دیار خود (یزد) می‌کند، از سفر خود به اصفهان، به خوبی یاد کرده است:

آخر ای همسفران، بار از این جا بستم
 نرود خاطرت ای دوست، که ما پایستیم
 (همان ، ب ۶۹۶)

شاعر در بازگشت از اصفهان و در مسیر یزد به تب و لرز گرفتار می‌شود غزل ذیل را در شرح بیماری سفر سروده است:

ای دریغا که من غم‌زده بی‌پر شده‌ام
 ای دریا که من غم‌زده بی‌پر شده‌ام
 پر و بال من از این وادیه سوزد هر دم
 پر و بال و پر سوخته، آماده بستر شده‌ام
 نیست یک دوست، که یک قصه به او شرح دهم
 تا بدانند که من دلشده مضطر شده‌ام
 اگر از بی‌کسی خویش، دمی قصه کنم
 دم غنیمت نشود، خویش مکدر شده‌ام
 هر زمان یاد تو ای دوست نمایم شب و روز
 آن دم خویش ز بوی تو معطر شده‌ام
 عاقبت بر درت ای دوست ببا ید نالید
 دیده از غیر تو برداشته، یکسر شده‌ام

هر که با عجز بنالد تو گناهش بخشی عجزم آن است که من از همه کمتر شده‌ام
(همان، ابیات ۷۶۹-۷۶۱)

عارف مورد نظر شاعر خطاب به شاعر می‌گوید «مردم بدند، ما بدتریم» و شاعر در جواب این شکسته
نفسی، غزل ذیل را می‌سراید:

عالم همه نیکاند ولی نیک نه این است منظور خداوند تعالی نه چنین است
این چرخ به چرخ آورد این دهر ستم جو این ظلمت و آن نور در این ورطه قرین است
چون گاو در آخور همه مشغول غذاییم آن عارف سرمست، نظامش نه همین است
دارین کجا می‌شود این دهر بجویی بی شبهه عیان است که یکسر به زمین است
کمتر تو مزن دم که از این دهر ستم جو هر کس که شود شاد چو من بوده، غمین است
غفلت زبری! در وسط راه نظر کن چون صید پراکنده وصیاد کمین است
(همان، ابیات ۸۶۵-۸۶۰)

«کمتر» تحت تاثیر دیدار و معاشرت با عارفان عهد خویش، به عرفان و طی مراحل عرفان توصیه
می‌نماید:

برای هر عمل، علمی است ای دل در طریقت جو که عشق بوستان داری بجو از پیر دهقانی
(همان، ب ۷۰۱)

شاعر در ضمن اشعارش با حسرت بیان می‌کند، که در آرزوی زیارت کربلا بوده؛ اما موفق به
زیارت آن نشده است:

هیپهات که دستت ز سبوغشت جدا هیپهات که کوی او ز بینی اصلا
(همان، ب ۸۵۴)

در پایان عمر، از پیری و بیماری و احتضار شکایت می‌کند:

زین سختی اواخر و در حال احتضار دارم امید آن که به فریاد ما رسی
(همان، ب ۹۰۶)

«کمتر» تحت تاثیر سبک و شیوه شاعری حافظ قرار دارد، تا جایی که مخمس بیت ۴۴۰ را تا
پایان، تحت تاثیر غزل حافظ با مطلع زیر، تضمین کرده است:

«در خرابات مغان، نور خدا می‌بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم»
(دیوان حافظ، غزل ۳۵۷)

کمتر در شعر دیگری از حافظ به نیکی یاد می‌کند:

کمتر، از محبان و مداحان اهل بیت است؛ لذا در دیوانش ارادتی خاص نسبت به امام علی (ع)
دارد و چندین بار، خود را کلب درگاه او نامیده است:

دل به دست آور و پروانه صفت یاری کن
تا نگردد کمترین کلب محبان علی
پند حافظ بشنو، خواه چه برو نیکی کن
کی تواند روز محشر، با خلاق فخر کرد؟
(همان ، ب ۶۹۳)

.....
که من این پند به از دُر و گهر می‌بینم
(کمتتر نسخه خطی ، ب ۴۳۹)

یوان «کمتتر»، مجموعه‌ای از اخلاقیات و مسائل تعلیمی است:

زهد و ریا به عالم هستی نمی‌خرند
گلزار بی‌نسیم به منظور یار نیست
(همان ، ب ۴۰۹)

گر سعادت می‌پسندی، اندکی آهسته رو
تا که نپسندی که موری را به پایی نرم کرد
(همان ، ب ۵۸۳)

شاعر در سه مورد نیز، به خوشگذرانی و ناپایداری دنیا توصیه می‌کند:

ای دل مخور فریب و قناعت مکن دگر
این دم نه پایه دارد، از آن دم قرار نیست
(همان ، ب ۴۰۸)

غم رخ بدهد، مخور غم آینده
شادی برسد، نباشدش پاینده
(همان ، ب ۷۲۳)

شاعر در سرودن شعر، بسیار از واژگان و عبارت‌ها و لهجه‌ی عامیانه استفاده کرده‌است:

پر کس بی‌کسم ای دوست مرا خوار مکن
گشت ته‌ام زار و دل افگار ندانم چه کنم
(همان ، بیت ۷۶۵)

شاعر از عبارت‌های جدیدی استفاده کرده که شاید ساخته‌ی ذهن و اندیشه‌ی شاعر باشد:

نهال قامت نوکد خدا به زیر سم اسب
سپرد جان و جمال حسین داشت تمنا
(همان ، بیت ۹۹)

سواد شاعر، مکتبی است؛ لذا غلط املائی و یا اشتباه لفظی و عامیانه در اشعارش به چشم می‌خورد:

اگر بی‌خطر بود آن زهد زاهد
چنان روی اختیار اغوا نمی‌شد
(زاهد)
(عقوا) (همان ، بیت ۱۸۲)

در تصحیح نسخه خطی دیوان کمتتر، از نظر رسم‌الخط حرف اضافه (بـ) به اسم متمم و یا عبارت‌های مرکب به هم متصل شده‌بود که در بازنویسی جدا نوشته شد:

کاتب کلماتی که با «پی» آغاز شود را در دو مورد جدانویسی کرده، که تصحیح شد:

کجا روم چه کنم راز خویش را به که گویم اگر چه شاد به منظورم و به سینه غمینم
گفت موسی آن که در علم و دود (یکه) وز پیش پی موده ای خوشتر نبود
(همان، بیت ۳۱)
(پی موده ای) (همان، بیت ۳۵)

دیوان کمتر دارای ۹۸۰ بیت شعر و ۷۹ قالب شعری با خط نستعلیق خوانا است؛ که دارای ۲۸ قالب قصیده، ۳۲ غزل که دوتای آن ناتمام، دو رباعی، پنج مثنوی، سه قطعه، دو ترکیب بند، یک ترجیع بند، پنج مخمس و یک مستزاد است. دیوان کمتر با یک رباعی و با نام خدا آغاز می شود. از مضامین دیوان کمتر می توان به موارد زیر اشاره کرد. شش مورد از قالب های شعری به نام و یاد خدا، ده مورد دارای مضامین اندرزی و تعلیمی، سه مورد غزل عرفانی، سه مورد درباره ی تو صیف مقام پیامبر (ص) و هشت مورد در توصیف مقام امام علی (ع) و ۲۳ مورد در بیان مصیبت کربلا، تاسوعا، عاشورا و در مقام امام حسین (ع)، یک مورد راز و نیاز با خدا، ۲۵ مورد غزل با مضامین عاشقانه، عارفانه و در هجران یار سروده و سه مورد از اشعار به بیان قسمتی از زندگی نامه شاعر پرداخته شده است.

در نهایت باید گفت، شاعر تحت تاثیر حافظ از شعرای سبک عراقی است؛ اما اشعار در هاله ای از سادگی سبک خراسانی قرار دارد. کمتر، دارای ذوق شاعری است؛ ولی هیچگاه در سرودن شعر به پای بزرگان ادب فارسی نمی رسد. او در کل شاعری متوسط و مداح اهل بیت شمرده می شود.

نتیجه گیری

میرنجات از شاعران دوره صفویه است که دیوان اشعاری بالغ بر ۵۰۰۰ بیت به سبک هندی و دو مثنوی به نامهای مسیر السالکین و گل کشتی از او به جا مانده است. بین آثار او "گل کشتی" با چهار نسخه بدل از نمونه های بدیع نظم فارسی به حساب می رود؛ چرا که شاعر نهایت خلاقیت و نوآوری را به کمک تبخّر و تسلط خود بر شعر به منصف ظهور نهاده و رندانه به سنت شکنی در قالب و مضمون پرداخته است.

مثنوی گل کشتی میرنجات تنها سند موثقی است، که ثابت می کند، در قدیم به جای زورخانه از کلمه "ورزش خانه" استفاده می شده. در این منظومه اصطلاحات رایج عصر صفویه، الفاظ محاوره ای و عامیانه، اصطلاحات موسیقی مرتبط با کشتی زورخانه ای، عرفان و رابطه تنگاتنگ آن با این ورزش باستانی و بیش از ۱۷۰ فن کشتی و اصطلاح خاص زورخانه ای به تصویر کشیده شده، که این مثنوی را به فرهنگ لغت جامعی در این باب تبدیل نموده است.

انعکاس افکار اجتماعی دوره صفوی، اسلام و مظاهر آن در شعر، بسامد بالای صور خیال (تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز) و از همه مهمتر سنت شکنی میرنجات در بیان تصاویر عاشقانه در بحر رمل و آن هم در گود زورخانه همه و همه، مَهر تأییدی است، تا او را به عنوان یکی از شاعران طراز اول سبک هندی معرفی کنیم.

کمتر نیز از شاعران متوسط و خوش ذوق دوره معاصر است، که بازنویسی و تصحیح نسخه خطی او به جهت زنده کردن یکی از آثار ادبی وغنی کردن منابع زبان و ادبیات فارسی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد.

منابع

- ۱) تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ذبیح الله، تهران، نشر فردوس، ج ۲، ۱۳۷۵ ه. ش.
- ۲) تاریخ ایران دوره صفوی، آژند، یعقوب، تهران: نشر جامی، ۱۳۸۰ ه. ش.
- ۳) تاریخ تذکره های فارسی، گلچین معانی، جلد ۱ تهران: نشر دانشگاه، ۱۳۴۸ ه. ش.
- ۴) تاریخ ورزش باستانی ایران زورخانه، بیضای کاشانی، پرتو، تهران: نشر حیدری، ۱۳۳۷ ه. ش.
- ۵) تذکره المعاصرین، حزین لاهیجی، محمد علی بن ابیطالب، صحیح معصومه سالک، تهران، نشر سایه، ۱۳۵۷ ه. ش.
- ۶) تذکره نصر آبادی، مدقق یزدی، احمد، تهران، نشر روزنه، ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۷) تحول شعر فارسی، مؤتمن، زین الدین، تهران: نشر حافظ، ۱۳۳۹ ه. ش.
- ۸) تربیت پهلوانی، شفیع سروستانی، اسماعیل، تهران: نشر هلال، ۱۳۸۵ ه. ش.
- ۹) فهرستواره دستنوشته های ایران دنا، درایتی، مصطفی، تهران: نشر موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ ه. ش.
- ۱۰) لغتنامه، دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، تهران: نشر دانشگاه، ۱۳۷۲ ه. ش.
- ۱۱) فرهنگ فارسی، معین، محمد، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۷۹ ه. ش.
- ۱۲) نسخه خطی دیوان، کمتر. کتابخانه وزیری یزد.
- ۱۳) نسخه خطی دیوان، میر نجات اصفهانی، دانشگاه تهران، ۱۱۲۸ ه. ش.